

• دریافت ۹۷/۰۲/۰۷

• تأیید ۹۸/۰۴/۱۱

## خوانش واسوخت‌گرایانه غزلیات سنایی و مقایسه آنها با غزلیات طرز واسوخت

فاطمه سادات طاهری \*

### چکیده

واسوخت‌سرایی در اصطلاح به اشعاری ساده و فارغ از پیچیدگی‌های حاصل از آرایه‌های ادبی معنوی اطلاق می‌شود که روی‌گردانی از معشوق درونمایه اصلی آنها را تشکیل می‌دهد. مقاله حاضر ضمن بررسی توصیفی-تحلیلی غزلیات سنایی با پاسخ دادن به این سؤالات که آیا سنایی در غزلیات خویش به واسوخت‌سرایی گرایش داشته یا نه و در صورت اثبات این موضوع، واسوخت‌های او چقدر با موازین طرز مشهور واسوخت مطابقت دارد، تبیین می‌کند که سنایی در قرن ششم بدون به‌کارگیری اصطلاح واسوخت در بسیاری از ابیات خود به‌طور ضمنی و آشکار واسوخت‌سرایی کرده‌است. در این راستا نگارنده با ذکر شواهد متعددی از غزلیات وی ثابت می‌کند سنایی از یک سو به دلیل سرخوردگی از معشوق زمینی و از سوی دیگر به سبب دستیابی به عشق متعالی و ابداع قلندرانه‌سرایی، به اعراض از معشوق و سرودن واسوخت‌های تمام‌عیار که از نظر ساختار و محتوا کاملاً با موازین طرز واسوخت مطابقت دارند، روی آورده‌است.

### کلید واژه‌ها:

سنایی، غزل، واسوخت‌سرایی، مضامین واسوخت‌گرایانه، قلندر مسلکی.

## مقدمه

واسوخت‌سرایی در اصطلاح به اشعاری با زبانی ساده و تهی از آرایه‌های ادبی معنوی اطلاق می‌شود که درونمایه آنها را روی‌گردانی از معشوق تشکیل می‌دهد. شاعران واسوخت‌سرا به شرح جفاکاری‌ها و بی‌وفایی‌های معشوق می‌پردازند، از بی‌توجهی معشوق، سختگیری او در وصال، جور و ستم و بی‌ادبی‌های او شکوه سرمی‌دهند، از توجه او به رقیب خشمگین می‌شوند، نسبت به معشوق تندزبانی دارند و او را تهدید و حتی نفرین می‌کنند و سرانجام فراق را بر وصال ترجیح می‌دهند و معشوق دیگری را به جای او برمی‌گزینند. بنابر تذکره‌ها واسوخت‌سرایی، شیوه رایج شعرای اواخر قرن دهم تا قرن یازدهم بوده که در واقع واکنشی تلخ نسبت به افراط در وقوع‌گویی شعرای قرن دهم بوده‌است که به‌اشتباه، وحشی بافقی را مبدع و به اوج‌رساننده آن می‌دانند؛ درحالی‌که محمود فتوحی با ذکر دلایل مستند، محتشم کاشانی را مبدع این اصطلاح و این درونمایه شعری معرفی می‌کند. نگارنده مقاله در نظر دارد با بررسی غزلیات سنایی و جایگاه وی در غزل‌سرایی، بررسی کند آیا ویژگی‌های واسوخت‌سرایی منطبق با اصول مکتب ادبی رایج در قرون دهم و یازدهم هجری، در غزلیات سنایی - به عنوان استقلال‌بخشنده قالب غزل - نیز دیده می‌شود یا خیر و دلایل گرایش وی به این نوع شعر و مضامین سازنده آن در شعر چیست؟ بررسی توصیفی - تحلیلی غزلیات شاعر نشان می‌دهد سنایی - که به قالب غزل هویت مستقل بخشید و درونمایه‌های عاشقانه، عارفانه و قلندرانه را برای اولین بار در غزل به‌کارگرفت - در غزلیات عاشقانه خود ابیات و حتی غزل‌های واسوخت‌گرایانه «تمام‌عیار» متعددی دارد که در آنها به مرحله واسوختن رسیده؛ یعنی بارها از رفتار معشوق مذكر خویش شکوه سرداده و با زبانی تند، نفرت و انزجار خود را از وی اعلام کرده و پس از تهدید و حتی نفرین کردن او (واسوخت «گذار») به امید ترک بی‌وفایی معشوق، به مرحله پایانی واسوخت، یعنی اعراض از معشوق و انتخاب معشوقی دیگر نیز رسیده‌است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود سنایی، عاشق دلسوخته‌ای است که در اشعار خود، تمام مضامین غزل واسوختی یعنی: شکایت، خسونت، تهدید، نفرین، ترجیح فراق بر وصال، انتخاب معشوق دیگر به دلایل ستمگری، بی‌ادبی و سختگیری در وصال و غیرت‌ورزی خویش را با بسامد قابل ملاحظه ای به‌کاربرده‌است.

با مطالعه ویژگی‌های واسوخت‌های شعرای قرون دهم و یازدهم در کتاب صد سال عشق مجازی (مکتب وقوع و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم) و انطباق شواهد مستخرج از غزلیات سنایی با موازین واسوخت‌سرایی در این کتاب، می‌توان گفت واسوخت‌سرایی شعرای

فرون بعد در غزلیات آفریدگار غزل ریشه دارد. البته تفاوت سنایی با واسوخت‌سرایان قرن دهم و یازدهم این است که او از یک سو در نهایت امر واسوختن به حکم «المجاز قنطره الحقیقه» از معشوق مجازی دل بریده و در مسیر عشق متعالی گام برداشته و از طرف دیگر می‌توان گفت به‌کارگیری فراوان مضامین واسوختی در غزلیات سنایی، یکی دیگر از شگردهای قلندرانه عادت‌ستیزانه بعد از تحول درونی اوست که خود، این شیوه را در شعر فارسی پایه‌گذاری کرده‌است.

### پیشینه تحقیق

درباره مکتب واسوخت در شعر فارسی پژوهش‌هایی انجام شده که از آن جمله می‌توان به کتاب «صد سال عشق مجازی» اثر محمود فتوحی (۱۳۹۵) و مقالات: «رد پای واسوخت بر جاده شعر فارسی از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل» از هادی خدیور و شیما فرجی (۱۳۹۳)، «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران» از توران رزمجو (۱۳۹۰) و «مکتب وقوع و واسوخت، سبک رایج در قرن دهم هجری» اثر پریسا مهدی‌پور (۱۳۹۲) اشاره کرد. اما هیچ‌یک از این آثار به بررسی غزل‌های واسوخت‌گرایانه سنایی نپرداخته‌اند که با توجه به جایگاه سنایی در غزل فارسی، بررسی توصیفی-تحلیلی غزلیات سنایی با این رویکرد نیز ضرورت دارد.

### مکتب واسوخت و علل پیدایش آن

واژه واسوخت از افزودن پیشوند منفی‌کننده «وا» بر سر مصدر «سوختن» ساخته شده‌است. (دهخدا، ۱۳۳۵: ذیل واژه). پس اگر سوختن به معنای عاشق شدن باشد، واسوختن که با حرف اضافه «از» همراه است و متمم آن هم غالباً معشوق است، باید به معنای بی‌زاری از معشوق و روی‌گردانی از وی باشد و در اصطلاح به معنای خشم و عتاب و تندزبانی نسبت به معشوق است که می‌توان از آن با عنوان «سخنان معشوق‌سوز» تعبیر کرد. برخلاف قول مشهور که بیشتر وحشی را آفریدگار و به‌اوج‌رساننده واسوخت‌سرای می‌دانند (نعمانی، ۱۳۳۲، ج ۳: ۱۶)، اولین بار «محتشم کاشانی» در سال ۹۹۶ ه.ق، اصطلاح «واسوختگی» در معنای روی‌گردانی از معشوق را به‌کاربرد و بعداً شاعرانی چون: روحی انارجانی، کامی قزوینی، صادقی کتابدار و سام‌میرزا آن را به‌کاربرده‌اند؛ هرچند صائب آن را در مفهوم «سوختن دوباره» به‌کاربرده‌است. (رک: فتوحی،

۱۳۹۵: ۲۷۸ تا ۲۸۰)

در دهه ششم سده دهم که وقوعیان دیگر تحمل ستم‌های معشوق و ذلت و خواری عاشق را نداشتند، ناگزیر به عشق و معشوق پشت پا زدند و اصطلاحاً واسوختند؛ به عبارت دیگر واسوخت‌گویی، واکنشی تند و تلخ نسبت به زیاده‌خواهی‌های معشوق و ذلت‌پذیری و سگ‌وارگی‌های افراطی عاشق وقوعی بود. (رک: همان: ۳۰۲؛ نیز رک: شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۶۰) خشونت‌آلودترین سخنان معشوق سوز در شعر بنیانگذار واسوخت، یعنی محتشم وجود دارد. (همان: ۳۰۱) واسوخت‌سرایی یک قرن پس از محتشم در ایران رواج داشت و در قرون دوازدهم و سیزدهم شعر واسوخت بسیار مورد توجه شاعران «اردو» قرار گرفت. (همان: ۲۹۷)

### دلایل واسوختن عاشق و واسوخت‌سرایی

افزون بر علت کلی واسوخت‌سرایی که همان واکنش نسبت به ذلت عاشق در شعر وقوعی است، بعضی از ویژگی‌های عاشق و معشوق و شیوه عملکرد آنهاست که موجب گرایش عاشق به واسوخت‌گویی است؛ از آن جمله: غیرت عاشق به دلیل توجه معشوق به رقیب، جور و ستمگری معشوق به عاشق و بی‌توجهی به وی، سختگیری در وصال که هم می‌تواند از طرف معشوق باشد و هم از طرف نزدیکان معشوق و باج‌گیری آنها از عاشق و بی‌ادبی معشوق که به دورویی و انجام کارهای ناشایست او مربوط می‌شود. (رک: فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۸۴ و ۲۸۵)

چنانکه ملاحظه می‌شود، سه دلیل از دلایل فوق، مرتبط با ویژگی‌های معشوق است و مورد چهارم، یعنی غیرت هم اگرچه ویژگی عاشق است، ولی معشوق است که آن را برمی‌انگیزد؛ چنانکه می‌توان گفت علت اصلی واسوخت‌سرایی، ویژگی‌های ساختارشکنانه معشوق است.

### انواع اشعار واسوختی

اشعار واسوختی به‌طور کلی از دو دیدگاه تقسیم‌بندی می‌شوند:

#### بر اساس هدف شاعر

**الف. واسوخت‌گذار (از سوخت به واسوخت):** این نوع اشعار به منزله آخرین حربه شاعر عاشق پیشه برای به‌راه آوردن معشوق است؛ به‌گونه‌ای که اگر معشوق جور و جفا نسبت به عاشق را رها کند، شاعر مشتاقانه به سمت او برخواهد گشت و سوخت‌سرایی برای او را آغاز خواهد کرد. واسوخت‌های مرحله گذار، بیانگر مضامینی مثل: افسوس خوردن عاشق بر کرده‌های خویش، یادآوری خطاهای معشوق، تهدید و انذار معشوق و فراخواندن پنهانی معشوق به نزد خویش به شرط عدم تکرار جفاهای پیشین است.

ب. واسوخت تمام‌عیار: شاعر در این نوع اشعار کاملاً از معشوق روی می‌گرداند و به دنبال معشوق دیگر می‌رود. واسوخت تمام‌عیار، خود به دو نوع شعر «اعراض» و «نفرت» تقسیم می‌شود؛ در شعر اعراض، روی‌گردانی عاشق از معشوق به علت دل‌کندن از عشق و گام‌برداشتن در جهت عشق متعالی است، درحالی‌که شعر نفرت به هدف لجبازی با معشوق و تسلّی‌دادن دل خویش در برابر جفاهای او سروده می‌شود. (رک: خدیور، ۱۳۹۳: ۶۱)

### بر اساس محتوا

ترجیح فراق بر وصال، شکایت از رفتارهای معشوق، اعراض از معشوق، اظهار خشونت نسبت به معشوق در نتیجه اطمینان به حضور وی در نزد رقیب که به «نزع» و «ناسزاگویی» منجر می‌شود، نفرین کردن معشوق، نفرین کردن خود، تهدیدکردن معشوق به ترک‌کردن او برای همیشه و آزار و اذیت وی و در نهایت طرد معشوق و اختیارکردن معشوق دیگری که از ویژگی‌های وی مشخص می‌شود که مذکر است (رک: فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۸۶ تا ۲۹۱)، گونه‌های واسوخت بر مبنای محتواهای شعری هستند. انتخاب معشوق نو به جای کهن، یکی از ویژگی‌های مهم شعر واسوخت به شمار می‌رود که نتیجه آزدگی عاشق از معشوق به سبب غفلت از او و توجه به رقیب و پریشان‌کاری‌های معشوق است. (رمجو، ۱۳۹۰: ۸۳)

### ویژگی‌های سبکی شعر واسوخت

#### ویژگی‌های زبانی

شاعران مکتب‌های وقوع و واسوخت به زبان شعر، درستی و نادرستی کلمات، ترکیبات و جملات و بویژه ورود لغات و اصطلاحات عامیانه در آن توجه چندانی ندارند. البته زبان شعر ایشان به سستی و عامیانه‌بودن زبان شاعران سبک هندی هم نیست. زبان آنها نسبت به زبان شعر شاعران سبک عراقی کاملاً تغییر کرده و بسامد ویژگی‌های زبان کهن در اشعار واسوخت‌سرایان بسیار اندک است. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۶۶) زبان شعر واسوخت، ساده، عامیانه و غیر ادبی است (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳) که بسیاری از ترکیبات کوچه و بازاری را نیز پذیرفته و از بسیاری از واژه‌های سخت و ناهنجار و بیگانه خودداری می‌کند. (مهدی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۷۲۷)

#### ویژگی‌های ادبی

شعر واسوخت از نظر ادبی ساده است و از صنایع بدیعی فقط از بعضی از آرایه‌های ساده و عادی

بدیعی و تشبیه‌ها و استعاره‌های تکراری پیشینیان استفاده می‌کند. قالب خاص واسوخت‌سرایی، قالب غزل است و ترکیب‌بند نیز تا اندازه‌های کاربرد دارد. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۶۶ و ۲۶۷) روی‌هم‌رفته اشعار این طرز، جزء اشعار ساده و روان فارسی هستند که به آرایه‌های بیانی و بدیعی توجه چندانی ندارند. (مهدی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۷۲۸)

### ویژگی‌های فکری

شعر واسوخت از نظر فکری، مبتنی بر بیان مطالب جزئی و حالات عاشق و معشوق مذکر در ماجراهای عاشقانه بین آنهاست. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۶۶) شاعر واسوخت‌سرا به دنبال بیان مضامین و معانی بلند و عمیق نیست؛ شعر او بیشتر سطحی است (مهدی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۷۲۸) و در بیان جزئیات بین عاشق و معشوق از تکلف و پرده‌پوشی خودداری می‌کند. (رزمجو، ۱۳۹۰: ۸۴) مضمون اصلی این نوع شعر را شکایت از معشوق و بدگویی و اظهار انزجار و نفرت از او تشکیل می‌دهد.

### پیشینه واسوخت‌سرایی

برخی معتقدند پیشینه واسوخت‌سرایی به دوران آغازین شعر فارسی می‌رسد؛ یعنی همانطور که فرخی سیستانی و منوچهری اشعار پُرسوز و گداز درباره عشق به معشوق می‌سرایند، گاه نیز به سبب دل‌زدگی از معشوق و رفتارهایش، از وی روی می‌گردانند. تفاوت واسوخت‌های شاعران خراسانی با واسوخت‌سرایان قرن دهم این است که در واسوخت‌سرایی‌های سبک خراسانی، عاشق و معشوق هر دو در بی‌وفایی یا خیانت به اندازه یکسان سهیم هستند و تنها معشوق مرتکب خطا نشده است. همچنین واسوخت‌های شاعران این عصر مثل سوخت‌های ایشان از تعادل و ملایمت برخوردار است و اغراق‌آمیز نیست (خدیور، ۱۳۹۳: ۶۲) و به عقیده سیروس شمیسا چون معشوق دوران غزنوی که عمدتاً از غلامان است، مقام والایی ندارد، پس شاعر با وی با خشونت رفتار می‌کند و او را به ترک ارتباط تهدید می‌کند که این امری طبیعی است و نتیجه واسوختن نیست (۱۳۷۵: ۲۶۳) و اگر واسوختی هم باشد، از نوع واسوخت مرحله گذار است نه واسوخت تمام عیار.

در شعر سبک عراقی نیز که قوی‌ترین و مؤثرترین سوخت‌سرایی‌های فارسی به آن دوران تعلق دارند، چون معشوق بیشتر رنگ الهی و عرفانی دارد، واسوخت‌سرایی اگر هم باشد، از نوع واسوخت‌های تمام‌عیار نیست که به اعراض بکشد، بلکه این انذار و تهدیدها برای معشوق در

معنای تبشیر و دعوت پنهانی دوباره وی به نزد عاشق است. (خدیور، ۱۳۹۳: ۶۶) هرچند برخی از تذکره‌نویسان، مثل آزاد بلگرامی، معتقدند پیشینه شعر واسوختی به دوران سبک عراقی و شعرایی مثل سعدی و امیرخسرو دهلوی می‌رسد و رنگ و بوی شعر وقوعی و واسوختی در شعر ایشان گاه دیده می‌شود، اما چون در شعر آنها بسامد چندانی ندارد، نمی‌تواند جزء ویژگی‌های سبکی این شاعران در نظر گرفته شود. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۶۴)

نکته قابل توجه این که در بین این شاعران، شاعری پرآوازه به نام سنایی وجود دارد که شاید به سبب شگفتی‌ها و بدایع بسیاری که در شعر وی بویژه غزلیاتش یافت می‌شود، تاکنون به واسوخت‌سرایی وی توجهی نشده است؛ درحالی‌که با بررسی دقیق غزل وی، این نتیجه حاصل می‌شود که مضامین واسوختی در غزلیات سنایی، بویژه غزل‌های قبل از تحول شاعر، به فراوانی دیده می‌شود و واسوخت‌های گذار و تمام عیار او هم در دو شکل نفرت و انزجار و اعراض در جهت عشق متعالی با بسامد بسیار در غزلیات وی وجود دارد. واسوخت‌سرایی‌های وی از نظر دلیل و مضامین شعری کاملاً قابل انطباق با واسوخت‌های قرون دهم و یازدهم هستند. در غزل‌های وی نیز فقط صدای او به عنوان عاشق دلسوخته شنیده می‌شود و اثری از اعتراض به معشوق یا رقیب وجود ندارد.

### سنایی، عشق و غزل

ابوالمجد محدود بن آدم سنایی (رک: رضوی، ۱۳۷۷: ۱۰) در اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم در غزنین متولد شد. (صفا، ۱۳۷۷: ۵۵۳) وی در ابتدا قطعاً اهل سنت بوده است. زیرا در ستایش ابوحنیفه، اشعاری سروده است. اما در اواخر عمر و هنگام نظم حدیقه، پیرو مذهب ابوحنیفه نبوده و امکان دارد مذهب دیگری برگزیده باشد؛ هرچند مشخص نیست. (رضوی، ۱۳۸۸: شصت‌وهفت) اختلاف‌نظرهای بسیاری درباره سال وفات سنایی ذکر شده است. اما بیشتر محققان سال‌های ۵۲۵ و ۵۳۵ ه. ق. را به عنوان تاریخ فوت سنایی پذیرفته‌اند. (رک: صفا، ۱۳۷۷: ۵۵۹) دیوان اشعار، حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، سیرالعباد الی‌المعاد (کنزالرموز)، کارنامه بلخ و مکاتیب از آثار اوست.

هیچ‌کدام از شاعران بزرگ فارسی‌سرا حتی سعدی، حافظ و مولوی نتوانستند به اندازه سنایی چنین تأثیر شگرفی در شعر فارسی ایجاد کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان شعر فارسی را به دو دوره قبل از سنایی و بعد از سنایی تقسیم کرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹)؛ زیرا «همیشه توفیق از آن

شاعرانی است که حال و هوای تازه‌ای را وارد یکی از ساخت و صورت‌های شعری می‌کنند یا خود به ایجاد ساخت و صورتی نو می‌پردازند.» (همان: ۲۱ و ۲۲) بنابراین بلندمرتبتگی سنایی در شعر فارسی به دلیل واردکردن حال و هوایی تازه در شعر فارسی است. او توانسته تجارب روحانی و عرفانی را که تا آن زمان به صورت نثر در کتاب‌هایی چون: *قوت‌القلوب* ابوطالب مکی و *رساله* قشیریه ... بوده، در قالب‌های کهن شعری که برای مضامین دیگر به کار گرفته می‌شده و یا حتی اصلاً وجود نداشته (مانند غزل) وارد کند و واقعاً این افتخار بزرگی است که شامل حال سنایی شده. (همان: ۲۴) هرچند سنایی مثل دیگر شاعران، معانی تازه و بکر و درخشانی در تشبیب قصاید ایجاد نکرد، لیکن از حیث پختگی و نیز طراوت کلام در بین تمام معاصران خود ممتاز است. حتی از میان قدما هم به استثنای فرخی کسی به پای او نمی‌رسد. (مصفا، ۱۳۳۶: هشتاد و چهار و هشتاد و پنج)

عشق تا پایان قرن پنجم کاملاً سطحی و توأم با توفیق و کامیابی بوده است. عشق آن دوران از سطح امور جنسی فراتر نمی‌رفته و با بوس و کنار و وصف اندام معشوق همراه بوده و کاملاً جنبه واقع‌گرایانه داشته؛ عاشق همیشه از معشوق بهره‌مند بوده و با مخالفت از جانب معشوق روبرو نمی‌شده است (صبور، ۱۳۷۰: ۳۱۹) و اگر جفا و خطایی هم در عشق سرمی‌زده، از جانب هردوی آنها بوده و گله و شکایت و اعراض به دنبال نداشته که بهترین نمونه‌های آن را در تغزلات رودکی، فرخی و منوچهری می‌توان دید. اما رفته‌رفته قصه‌های عاشقی بیشتر به سمت عشق معنوی سوق پیدا می‌کند و عشق‌های مجازی این دوره، دیگر با کامجویی و شادی توأم نیست، بلکه با رنج‌ها و ناملايمات محیط، هجران، محدودیت‌ها و ... همراه می‌شود. برخلاف شاعران دوره پیشین که شراب را برای شادی‌افزایی می‌خوردند، شاعران قرن ششم برای فراموشی غم حاصل از هجران معشوق باده نوشی می‌کنند؛ چون دیگر مانند دوران گذشته، وصال معشوق دیرباب است و عاشق برای وصال به سختی‌های بسیار دچار می‌شود. (همان: ۴۰۸)

در بین شاعران فارسی‌سرا، سنایی اولین شاعری است که غزل به معنای امروزی آن را به صورت جدی پایه‌گذاری کرد. درباره جنبه ابتکاری غزلیات سنایی نوشته‌اند: «مطابق آثار موجود ظاهراً سنایی اولین شاعری است که به سبک معمول فعلی غزل ساخته و در مقطع غزلیاتش تخلص خود را نیز آورده است.» (همایی، ۱۳۷۱: ۷۷ و ۷۸)

غزل عاشقانه در آغاز، همان تغزل قصاید بوده که به شیوه رئالیستی به موضوعاتی چون وصف طبیعت و توصیف معشوق که در آن زمان «مرد» بوده، می‌پرداخته است. اما با گذر زمان،



غزل به معنای امروزی آن پدید آمد و معشوق در مقام بالاتری قرار گرفت؛ اگرچه جنسیت معشوق ثابت ماند و به ندرت زن مخاطب قرار می‌گرفت. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۳۵)

معشوق غزلیات سنایی نسبت به معشوق شاعران پیش از وی بسیار تعالی می‌یابد و از خفت و ذلت معشوق دوره تغزلات در شعر او خبری نیست. شعر سنایی حدّ وسط غزل و تغزل است که اصطلاحاً به آن «قصیده- غزل» می‌گویند؛ هرچند به غزل نزدیک‌تر است. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۷۶)

سنایی دنباله‌رو تغزل‌های قرن پنجم بوده و برای سرودن غزل‌هایش به آثار فرخی و مسعود سعد نظر داشته‌است. مضمون تغزل‌هایش بیشتر راز و نیاز عاشقانه و وصف معشوق است تا اوصاف طبیعت. او از اوصاف طبیعت به توحید و ستایش خداوند و زیبایی‌های طبیعی می‌رسد. تنها در بخشی از غزلیات وی، روح عاشقانه قرون چهارم و پنجم دیده می‌شود. (صبور، ۱۳۷۰: ۱۸۹)

با بررسی غزلیات سنایی که خود انواع غزل‌های عاشقانه، عارفانه و قلندرانه را آفریده، مشخص می‌شود سنایی در آن بخش از غزلیات خود که به تقلید از تغزل‌های گذشتگان خویش سروده، مضامین واسوختی را نیز که نهایت غزل عاشقانه است، با بسامد بالا به کار برده‌است. واسوخت‌سرای‌های سنایی هم واسوخت‌های مرحله گذار را - که به قصد برگرداندن معشوق به شرط ترک جفا‌های وی سروده شده - در برمی‌گیرد و هم شامل واسوخت‌های تمام‌عیار می‌شود که در برخی موارد به واسوخت‌های حاصل از نفرت منجر می‌گردد و گاه به اعراض از عشق در جهت عشق متعالی می‌انجامد.

سنایی در انواع مضامین واسوختی غزلسرای کرده و دلایلی را هم که برای غزل‌های واسوختی خود ذکر می‌کند، همان دلایل واسوخت‌سرای‌های قرن دهم است. زبان سنایی در این غزل‌ها نسبتاً ساده و روان است و آرایه‌های چندانی که شعر وی را دشوار کرده‌باشد، در این نوع از غزل‌هایش دیده نمی‌شود.

### بررسی واسوخت در غزلیات سنایی

**شکایت از معشوق** بیش از دیگر مضامین واسوخت‌گرایانه در شعر سنایی بسامد دارد. سنایی در موارد متعدد از جفا‌های معشوق و بی‌ادبی‌های وی شکوه می‌کند تا شاید وی به راه‌آید؛ مثلاً در ابیات ذیل از غرور و تکبر بیش از اندازه معشوق و و ستیزه‌جویی‌ها و ستم‌ها وی در حق خود می‌نالد:

برتباد بار نازش دل همی از بهر آنک      دل همی گوید گر او ساده است ما هم ساده‌ایم

(سنایی، ۱۳۸۸: ۹۵۰<sup>۱</sup>)

- نازی در سر که چه یعنی من نیکویم تا تو بدین سیرتی مه تو و مه نیکویی  
(۱۰۲۱)
- با این ادب و حرمت حقاً که روا نبود سودای شما پختن صفرای شما کردن  
(۹۶۸)
- جان و دل بردی به قهر و بوسه‌ای ندهی ز کبر این نشاید کرد تا در شهرها منبر بود  
(۸۶۶)
- گهی کز و بنفورم بر من آید زود گهش چو خوانم با من به قصد بستیزد  
(۸۵۵)
- به بازی گفتمش یک بار دل بر کن کنون از من بُردست ای عجب هرگز جز این یکبار فرمانم  
(۹۳۹)
- دگر بار ای مسلمانان! ستمگر گشت جانانم گهی رنجی نهد بر دل گهی بیجان کند جانم  
(همان)
- دانی نتوان کشید از این بیش بار ستم و جفایت ای دوست؟!  
(۸۲۰)
- از ناله که می‌نالم مانده نالم وز مویه که می‌مویم چون موی نوانم  
ای وای من ار من ز غم عشق بمیرم وی وای من ار من به همین حال بمانم  
(۹۳۹)
- تو مه و سال کمر بسته به آزار منی من، شب و روز جگرخسته آزار توام  
(۹۲۳)
- گرچه عشاق دل آسوده گفتار منند من همه‌ساله دل آزرده گفتار توام  
(همان)
- خوب نبود با چو من بیچاره‌ای لشکر جور و جفا بگماشتن  
زشت باشد با چو من درمانده‌ای شرط و رسم مردمی نگذاشتن  
(۹۶۶)
- دلبر ما دل بچنگال بلا بسپردیم از سر کوی تو بر سر سنگ و سیلی خورده‌ایم  
ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو کز جفایت مرده و دل در غمت پرورده‌ایم...  
(۹۴۸)

سنایی گاهی نیز از قدرناشناسی، نادانی و فریبکاری معشوق شکوه سر می‌دهد:

پس در غم آن کس که ز گل خار نداند      عمر از چه کنم باد که رشک خورمی من  
(۹۷۷)

هر روز دل آید که مگر نیک شود یار      گر خر نیمی عشوه او کی خر می من  
(۹۷۷)

گاه نیز سنایی به دلیل آنکه معشوق، خود آغازگر عشق بوده و هنوز طالب تداوم آن است و در عین حال از بدرفتاری و بی‌وفایی نسبت به شاعر دریغ نمی‌کند، شکایت می‌کند:

گر نه عشقت سایه من شد چرا هر گه که من      روی برتابم از او پویان ز پس باشد مرا؟!  
(۷۹۷)

ما را نه بدین سستی زین پیش همی جستی      ای جسته بدان چستی آخر چه ملالست این؟!  
(۴۰۳)

افزون بر ابیات متعدد شکوه‌آمیز سنایی، وی بعضی از غزل‌های خویش را از ابتدا تا انتها به شکایت از سخت‌گیری‌های معشوق در وصال اختصاص داده و او را نصیحت می‌کند:

مردمان دوستی چنین نکنند      هر زمان اسب هجر زین نکنند  
جنگ و آزار و خشم یکباره      مذهب و اعتقاد و دین نکنند  
چون کسی را به مهر بگزینند      دیگری را بر او گزین نکنند  
در رخ دوستان کمین نکشند      بر دل عاشقان کمین نکنند...  
بر سماع حزین خورند شراب      لیک عشاق را حزین نکنند  
این همه می‌کنی و پنداری      که تو را خلق پوستین نکنند  
مکن ای لعبت پری زاده      که پرزادگان چنین نکنند  
(۸۶۶)

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۱۲۰)

حق خدمت‌های بسیار مرا ضایع مکن      زانکه روزی خوانده بودم گرچه اکنون رانده‌ام...  
(رک: ۹۲۲)

ایزد چو بدادست بخوبی همه دادت      نیکو نبود گر تو به بیداد گرائی  
(۱۰۱۸)

ایا نیکوتر از عمر و جوانی      نکورو را نکو کردار باید

مرا دیدار تو باید ولیکن

ترا یارا همی دینار باید  
(۸۷۶)

تخم بدعهدی نباید کاشتن  
ای صنم ار تو بخواهی بنده را  
نقش کین باید ز سینه محو کرد  
چند از این شاخ وفاهای سوختن  
خوب نبود بر چو من بیچاره‌ای  
زشت باشد با چو من درمانده‌ای

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۱۳۴ : ۸۷۶)  
پُشت بر عاشق نباید داشتن  
زین سپس دانی نکوتر داشتن...  
صورت مهر و وفا بنگاشتن  
چند از این تخم جفاها کاشتن  
لشکر جور و جفا بگماشتن  
شرط و رسم مردمی نگذاشتن  
(۹۶۶)

نی نی به از این باید با دوست وفا کردن  
هم گفتن و هم کردن از سوختگان آید  
باور نکنم قولت زیرا که تو را در دل  
یا فتنه نباید شد تا هم تو رهی هم ما

ور نه کم از این باید آهنگ جفا کردن  
نه از چو شما خامان ناگفتن و ناکردن  
یک بادیه ره فرق است از گفتن تا کردن...  
ورنه چو شدی جانا این قاعده ناکردن...  
(رک: ۹۶۶)

ای ماه ماهان چند ازین، ای شاه شاهان چند ازین  
گشتی تو سلطان از کشی تا کی بود این سرکشی

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۲۸۵ : ۹۶۶ - ۹۶۸)  
پندت سزای بند گشت آخر نگیری پند ازین  
عادت مکن عاشق کشی توبه‌بکن یک چند ازین  
(۹۸۸)

ای جان جهان مکن به جای من

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۳۱۸ : ۹۸۸)  
آن بد که نکرده‌ام به جای تو...  
(۱۰۰۳)

جانا ز لب آموز کنون بنده خریدن  
فریادرس او را که بدم تو در افتاد

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۳۴۰ : ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳)  
کز زلف بیامخته‌ای پرده‌دریدن  
یا نیست ترا مذهب فریاد رسیدن...  
(۹۶۸)

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۲۸۷ : ۹۶۸ - ۹۷۰)

یا خوب نباید شد تا کس نشود فتنه  
ورنه چو شدی باری خوبی بسزا کردن...  
(رک: ۹۶۷)

بر عاشق خویشتن سنائی  
زین بیش مکن جفا و بیداد  
(۱۰۲۰)

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۳۷۰: ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰)

در ابیات زیر **غیرت** سنایی به سبب توجه معشوق نسبت به رقیب و بی توجهی و بی وفایی نسبت به او به شکایت و **نصیحت** منجر شده است:

ای مسلمانان مرا در عشق این بت غیرت است  
عشقبازی نیست کین حیرت اندر حیرت است  
(۸۰۶)

اهل را در کوی معنی همچو مردان دست گیر  
یار ناهلان مباح و یاد ناهلان مکن  
(۹۸۳)

هر لحظه یکی دون را صد طال بقا گویی  
زیشان چه به کف داری زین طال بقا کردن  
(۹۶۷)

زهار کیانند بزیر خم زلفت  
زهار بهُش باش گه زلف بریدن  
(۹۶۹)

جانا اگرچه یار دگر می کنی مکن  
اسباب عشق زیر و زبر می کنی مکن  
گویی دگر کنم مگرم کار به شود  
حقاً که کار خویش بتر می کنی مکن  
منمای روی خویش به هر ناسزا از آنک  
خود را به گرد شهر سمر می کنی مکن  
بر گل ز مشک ناب رقم می کشی مکش  
هر مشک را نقاب قمر می کنی مکن  
ای سیم تن ز عشق لب چون عقیق خود  
رخساره مرا تو چو زر می کنی مکن  
از عاشقان خویش نظر برگرفته‌ای  
در هر خسیس طبع نظر می کنی مکن  
(۹۸۶)

از دیگر مضامین پُربسامد واسوختی سنایی خشونت و عتاب وی نسبت به معشوق و اظهار پشیمانی از عشق است:

ای مسلمانان ندانم چاره دل چون کنم  
یا مگر سودای عشق او ز سر بیرون کنم  
(۹۴۱)

در بیشتر این اشعار سنایی معشوق را با سخنان ناپسند و گاه «ناسزا» - که وجه مشخصه

غزل خشونت است- مخاطب قرارداده، چون به سبب بی‌وفایی معشوق و همنشینی وی با رقیب به‌شدت از او خشمگین شده است؛ به‌گونه‌ای که خود را زیرکی فریب‌خورده، دل‌سوخته و پشیمان می‌نامد و معشوق را جفاپیشه‌ای بدعهد، ناجنس، بداصل، مایهٔ بدبختی، بدخو، حيله‌گر، مایهٔ ضرر و زیان، سودجو، خام، گنهکار، بی‌شرم و حیا، بدسیرت، بی‌عقل، حقیر، سرکش، هوسران، بی‌ثبات، سنگدل، مردم‌گریز، شوخ، باددست، بی‌آبرو، بی‌رحم و خونخوار می‌خواند که شایستگی آن را ندارد که عاشق، غم عشق او را بخورد و عمر و جان نثارش کند. در مقابل، رقیب را نالایقی بی‌معنی، گزاف‌زندگانی، تاریک و خس و خر می‌نامد:

از بهر طلب‌کردن آن یار جفاجوی      دل سوخته پوینده شب و روز دوانم  
(۹۳۹)

کسی کاندرا تو دل بندد همی بر خویشتن خندد      که جز بی‌معنی‌ای چون تو چو تو دلدار نپسندد...

سنایی گر به تو دل داد، بستاند که بدعهدی      گزاف است این چنین زیرک ز ناجنسی کمر بندد  
(۸۴۳)

در بند خسی وین عجبی نیست که امروز      اسی که به کار آید بی داغ خری نیست  
(۸۳۱)

با تو چه کند رقیب تاریکت؟      بس نیست رقیب تو ضیای تو  
(۵۷۰)

زیرا سر عشق تو ندارد      جز مرد گزاف زندگانی  
(۱۰۳۸)

دی چو گلی بودی و امروز باز      خارِ دلی و خسکِ سینه‌ای  
پخته نگردی تو به دوزخ همی      هیچ ندانی که چه خامینه‌ای  
(۱۰۱۵)

رو که در این راه تو تردامنی      گویی در آب روان چینه‌های  
گفتمت امسال شدی به ز پار      رو که همان احمد پارینه‌ای  
رو به کله باز شو ای‌را هنوز      در خور پیوند سنایی نه‌ای  
(۱۰۱۶)

هر روز مرا نرمک بکشی تو بازرمک      ای شوخک بی‌شرمک آخر چه وبالست این  
(۹۸۹)

- آخر شرمی بدار چند از این بدخویی  
چون تو من و من توام چند منی و تویی  
(۱۰۲۰)
- گر بنده خوی بد خود نیستی آن ماه  
حقاً که به فردوس همش چاکرمی من  
(۹۷۶)
- با روی خوب و خوی بد از تو کسی کی برخورد  
این خوی بد در تو رسد بگریز ای دلبنده از این  
(۹۸۸)
- خوی تو برنده چو ناخن بُر است  
گرچه پذیرنده چو آیینهای  
(۱۰۱۵)
- مست سنای عشق است در مجلسست سنایی  
گر هیچ عقل داری او را نگاه داری  
(۱۰۲۸)
- یارت ای بت صدر دارد زان عزیز است و تو زان  
در لگدکوب همه خلقی که در آستانهای  
(۱۰۱۴)
- بسیار بدیدم به جهان سنگدلان را  
عاجز شده آن دل چون سنگ فلانم  
(۹۳۸)
- آرامش و رامش همه در صحبت خلق است  
ای آهوک از سر بنه این خوی رمیدن  
(۹۷۰)
- عقل و جانم برد شوخی آفتی، عیاره ای  
باددستی خاکئی بی آبی آتشیاره ای  
زین یکی سنگی بلائی فتنه ای شکرلی  
پای بازی سرزنی دردی کشی خون خواره ای  
(۱۰۱۴)
- در ابیات زیر نیز سنایی عشق ورزیدن به معشوق را مایه گناهکاری و اتلاف عمر می داند و صفاتی، مثل غرور، کینه توزی، بدخویی، طمعکاری، حيله گری، شعبده بازی، ریاکاری، طراری، زرنگی، بی وفایی و بدعهدی را به وی نسبت می دهد:
- سینه مکن گرچه سمن سینه ای  
زانکه نه مهری که همه کینه ای  
(۱۰۱۵)
- حاصل نبود کس را از عشق تو در دنیا  
جز نامه سیه کردن جز عمر هباکردن...  
از بوالطمی تا کی بوسی به رهی دادن  
وز بوالعجی تا کی کوشی به ریاکردن  
تا چند به طراری ما را به زبان و دل  
یکباره بلی گفتن صد باره بلاکردن

تا چند به چالاکي ما را به قبول و رد  
گر فوت شود روزي بدعهدي يك روزه  
يك ماه رهي خواندن يك سال رها كردن  
واجب شمري او را چون فرض قضا كردن...  
(۹۶۷)

اي مسلمانان فغان زان دلرباي مستحيل  
كو جهان بر جان من چون سد اسكندر كند  
(۸۶۳)

در ابيات زير سنایی كه به نفاق معشوق پي برده است به او نسبت «دورويي» مي‌دهد:  
گرچه باشد با سنایی چون گل رعنا دوروي  
در ثنای او سنایی ده زبان چون سوسن است  
(۸۱۸)

آن ناز، تكلف بُد و آن مهر فسون بود  
وان عشق، مجازي بُد و آن سود زيان بود  
(۸۶۹)

يك دم و يكرنگ باش چون گهر آفتاب  
روبه‌بازي مكن در صف عشاق از آنك  
چند چو چرخ كهين هر دم رسم دويي  
زشت بود پيش گرگ شير كند آهويي...  
(۱۰۲۱)

در ابيات زير سنایی معشوق را «دروغگو و فرصت‌طلب» مي‌نامد:  
بيرون ز خيالي نبد آنجا كه نظر بود  
افزون ز حديشي نبد آنجا كه گمان بود  
(۸۷۰)

دوش مرا گفت كه آن توام  
آن من است ارچه نه آن من است  
(۸۱۶)

شمع خود خواني همي ما را و ما در پيش تو  
جز به عمري در ره ما راست نتوان رفت از  
پس ترا پرواي جان از چيست اگر پروانه‌اي  
همچو فرزين كجروي در راه نافرانه‌اي  
(۱۰۱۳)

تو براي ما به گرد دام ما گردی وليك  
دام ما را دانه بيش است و تو مرد دانه‌اي  
(۱۰۱۴)

گاه نيز سنایی كه به شدت از بي‌وفايي‌ها و بدعهدي‌هاي معشوق خشمگين شده، «زيبايي» معشوق را كه بزرگترين امتياز معشوق وقوعي و واسوختي است، زير سؤال مي‌برد و او را «زشت و نازيبا» مي‌خواند:

نار را رويي ببايد همچو ورد  
ور نداري گرد بدخويي مگرد



یا بگستر فرش زیبایی و حسن  
در سرت باد است و بر رو آب نیست  
یا بساط کبر و ناز اندر نورد  
زشت باشد روی نازیبا و ناز  
پس میان ما دو تن زین است گرد  
صعب باشد چشم نابینا و درد  
(۸۵۱)

یا در جای دیگر ناپایداری حسن و زیبایی را به معشوق یادآوری می‌کند:  
مُلك حُسنَت چون نخواهد ماند با تو جاودان  
چند از این بیداد خواهد بود لختی داد کن  
(۹۷۸)

یا برای جمال و زیبایی معشوق ارزشی قائل نمی‌شود و آن را بی‌فایده می‌شمارد:  
حُسن تو دامست ولیکن ترا  
دام چه سود است که بی‌چینه‌ای  
(۱۰۱۵)

تهدید معشوق نیز دیگر مضمون واسوختی رایج در غزل سنایی است که هرگاه بی‌وفایی و  
بدرفتاری‌های معشوق را نمی‌تواند تحمل کند، به امید تغییر رفتار وی از حربه انذار و تهدید  
معشوق به مکافات و حتی ترک کردن او استفاده می‌کند:

امشب بجهم ز جور عشقت  
گر زانکه نجستم از غمت دوش  
(۹۱۱)

جفاهای تو نزد من مکافاتش به جا باشد  
ولیکن آن کند هرکس که از اصلش سزا باشد  
(۸۵۶)

تو را باری چو من گر یار باید  
ازین به مر مرا تیمار باید  
(۸۷۶)

ای عمل تقدیر کرده بر تو دوران فلک  
ساعتی از عزل معزولان عالم یاد کن  
(۹۷۹)

ترا دهر است بدخواهی نشسته در کمین گاهی  
ز غداری بهر راهی بگسترده ترا دامی  
(۱۰۳۴)

(نیز رک: ۹۸۳، ۹۸۸، ۹۹۴، ۸۷۶، ۸۲۲ و ...)

گاهی نیز سنایی در برابر بدرفتاری‌ها و بی‌وفایی‌هایی معشوق، او را نفرین می‌کند و  
مکافات و مجازات الهی را به او وعده می‌دهد:

چون لاله گر بخندی عمرت کرانه جوید  
چون شمع اگر بگریی حلققت بریده باید  
(۸۷۵)

ولیکن چون سحرگاهان بنالد  
ز آه او سحرگاهان حذر کن  
(۹۸۰)

تا کی کنی کبر آوری چون عاقبت را بنگری  
از جور توست اندر دعا دست سنایی بر سما  
(۹۸۸)

ور چنان دانی ترا روز قیامت از خدای  
از پی خون من عاشق جزائی نیست، هست  
(۹۱۱)

نگارینا دلم بردی خدایم بر تو داور باد  
و فاهایی که من کردم، مکافاتش جفا آمد  
به تو من زان سپردم دل، نگارا تا مرا باشی  
زدی اندر دل و جانم ز عشقت آتش هجران  
به دست هجر بسپردی، خدایم بر تو داور باد  
بتا بس ناجوانمردی، خدایم بر تو داور باد  
چو دل بردی و جان بردی، خدایم بر تو داور باد  
دمار از من بر آوردی، خدایم بر تو داور باد  
(۸۳۷)

برین فرق و برین دست و برین روی و برین دل  
زهی خاک و زهی باد و زهی آب و زهی نار  
(۸۸۳)

سنایی در واسوخت‌سرایی گاه به جایی می‌رسد که **فراق را بر وصال ترجیح می‌دهد** و به هجران رضایت می‌دهد:

تو را دل دادم ای دلبر شبت خوش باد من رفتم  
اگر وصلت بگشت از من روا دارم، روا دارم  
ببردی نور روز و شب بدان زلف و رخ زیبا  
به چهره اصل ایمانی به زلفین مایه کفری  
میان آتش و آبم از این معنی مرا بینی  
بدان راضی شدم جانا که از حالم خبر پرسی  
تو دانی با دل غمخور شبت خوش باد من رفتم  
گرفتم هجرت اندر بر، شبت خوش باد من رفتم  
زهی جادو زهی دلبر شبت خوش باد من رفتم  
ز جور هر دو آفتگر شبت خوش باد من رفتم  
لبان خشک و چشم تر شبت خوش باد من رفتم  
ازین آخر بود کمتر شبت خوش باد من رفتم  
(۹۲۵)

وصال جستن عاشق نشان بی‌خبریست  
که تیره روز همه عاشقان وصال کند  
(۸۶۴)

مرا وصال نباید همان امید خوش است  
نه هر که رفت رسید و نه هر که کشت درود  
(۸۶۷)

چو من وصل جمال دوست جویم      مرا دیده پر از زنگار بایند  
(۸۷۶)

ما رخت غریبانه ز کوی تو کشیدیم      ماندیم به تو آن همه کشتی و چمیدن  
رفتیم به یاد تو سوی خانه و بردیم      خاک سر کویت ز پی سرمه کشیدن  
(۹۶۹)

گاه بی‌وفایی‌های معشوق و توجه وی به رقیب و بی‌اعتنایی وی به شاعر به‌اندازه‌ای پیش  
می‌رود که سنایی از معشوق دل می‌کند و از او روی می‌گرداند و با صراحت کامل **اعراض از  
معشوق** را اعلام می‌کند:

توبه و پرهیز کردم ننگرم زین بیش من      زلف جان‌آویز را یا چشم سحرانگیز را  
(۷۹۳)

رو رو که دل از مهر تو بدعهد گسستیم      وز دام هوای تو بجستیم و برستیم  
چونان که تو از صحبت ما سیر شدستی      ما نیز هم از صحبت تو سیر شدستیم  
از تف‌دل و آتش عشقت برهیدیم      در سایه دیوار صبورى بنشستیم  
چونان که تو بیریدی ما نیز بریدیم      چونان که تو بشکستی ما نیز شکستیم  
(۹۵۱)

صحبت معشوق انتظار نیرزد      بوی گل و لاله زخم خار نیرزد  
(۸۵۱)

گر توانی کرد با ما زندگی زین سان درآی      ورنه زود از پیش ما برخیز و بگریز ای پسر  
(۸۹۳)

شفیع آرم که را دیگر که را گویم که را خوانم      کزین بازی ناخوش من پشیمانم پشیمانم  
(۹۴۰)

کوهی است غم عشقت موئیسث تن من      هرگز نتوان کوه به یک موی کشیدن  
ما بندگی خویش نمودیم ولیکن      خوی بد تو بنده ندانست خریدن  
(۹۷۰)

سنایی نیز مثل دیگر واسوخت‌سرایان گاهی افزون بر اظهار بیزاری از معشوق و اعراض از  
وی با **انتخاب معشوقی دیگر**، بی‌وفایی معشوق را مقابل به مثل می‌کند و از این موضوع  
رضایت خاطر هم دارد:

گر تو پنداری که جز تو غمگسارم نیست، هست  
یا به جز بیدادی تو کارزارم هست، نیست

(۸۲۱)

چاکر از غم دل ز مهرت برگرفت از بهر آنک  
با اصیل‌الملک خواجه اسعد مقبل نهاد

(۸۴۰)

دگر گردی روا باشد دلم غمگین چرا باشد  
جهان پُر خوبویانند، بکن آن کت روا باشد

(۸۵۶)

چنانکه گفته شد، یکی از ویژگی‌های شعر وقوع و به تبع آن واسوخت‌سرایبی، **عشق‌ورزیدن** به **معشوق‌های مذکر** است. سنایی نیز مثل دیگر واسوخت‌سرایان، با زنان رابطه‌ای نداشته و در جای‌جای دیوانش با نکوهش و ذمّ ایشان، معاشرت با آنان را منع می‌کرده است. هرچند شناخت دقیق معشوق در غزلیات سنایی میسر نیست، اما با قرینه‌هایی موجود در دیوان وی نام و نشان مبهمی از ایشان می‌توان به‌دست آورد. (مصفا، ۱۳۳۶: شصت) سنایی شیفته جمال پسران زیبارو بوده و در راه وصال آنها سختی‌های بسیار متحمل می‌شده که در غزلیات او از عشق به پسر قصاب، کفشگر و کلاه‌دوز و معشوق‌هایی به چندین نام سخن به میان آمده است. (رک: همان: شصت‌ودو و هفتاد)

تا به گرد روی آن شیرین پسر گردم همی  
چون قلم گرد سر کویش به سر گردم همی

(۱۰۳۵)

(نیز رک: ابیات دیگر غزل ۳۹۵: ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶)

ای پسر عشق را نهایت نیست  
در ره عاشقی نهایت نیست...

(۸۲۶)

(نیز رک: تمام ابیات دیگر غزل ۵۹: ۸۲۶ و ۸۲۷، همچنین برای شواهد بیشتر رک: غزل‌های

۱۵۷ تا ۱۶۶: ۸۹۰-۸۹۶، نیز غزل‌های ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵ صفحات: ۱۰۳۲-۱۰۳۶)

افزون بر غزل‌هایی که با شواهد موجود در آنها می‌توان به مذکر بودن معشوق سنایی پی‌برد، ذکر نام و شغل، صفات و ویژگی‌ها، لباس‌ها و مشخصات ظاهری آنها نیز در غزل‌های سنایی مؤید مذکر بودن آنهاست. سنایی «نه» غزل با ردیف «ای پسر» (غزل‌های ۱۵۷ تا ۱۶۶) در دیوان خویش دارد و در بعضی اشعارش گاه آشکارا به نام بعضی از معشوق‌هایش اشاره می‌کند و گاه چون دیگر واسوخت‌سرایان، فقط به ذکر پیشه آنها بسنده می‌کند، از جمله:

## - یار حسن نام

مست گشتم ز لطف دشنامش      یا رب آن می بهست یا جامش  
عنبرش خلق و زلف هم خلقتش      حسنش نام و روی هم نامش

(۳۲۸)

## - یار لشکری

سنایی به یکی از لشکریان شاه نیز دل سپرده بوده و درباره وی چنین گفته است:  
الا ای نقش کشمیری الا ای حور خرگاهی

به دل سنگی به بر سیمی به قد سروی به رخ ماهی  
گهی چهره بیارایی گهی طره بیارایی      ز بس خوبی و زیبایی جمال لشکر شاهی

(۱۰۴۰)

## - یار میرک نام

پسر زیاروی دیگری که دل حکیم را ربوده، میرک نام داشته که سنایی نام او را به صورت  
«قلب کریم» آورده است:

گفتم او را ز کجائی و بگو نام تو چیست      گفت: از بلخم و نامست مرا قلب کریم

(۱۰۸۳)

## - یار کلاهدوز

معشوق دیگر سنایی، زیباپسری کلاهدوز بوده است:

ما کلاه خواجهگی اکنون ز سر بنهاده‌ایم      تا که در بند کله‌دوزی اسیر افتاده‌ایم

(۹۴۹)

ما را کلهی نهاد عشقش      کان بر سر هیچ تاجور نیست

(۸۲۹)

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۲۵۸: ۹۴۹-۹۵۰)

## - یار گنگ زبان

یکی دیگر از معشوق‌های سنایی، زیبارویی گنگ زبان است که سنایی بدون ذکر نامی از او  
در یکی از غزل‌هایش به وی اشاره کرده است و از توصیفاتش مشخص می‌شود که چشم و  
دهانی تنگ و زیبا داشته و چنگ می‌نواخته است:

تا شیفته عارض گلرنگ فلانم      با پشت خمیده چو سر چنگ فلانم  
تنگ است جهان بر من بیچاره غمگین      تا عاشق چشم و دهن تنگ فلانم...  
گنگ است زبانش به گه گفتن لیکن      من شیفته آن سخن گنگ فلانم  
(۹۳۸)

#### - پسر قصاب

معروف‌ترین معشوقی که سنایی دل در گرو عشق او داشته، زیارویی قصاب‌پیشه است که شاعر بدون ذکر نام وی فقط به پیشه وی بسنده کرده و بیش از دیگر معشوق‌هایش از او یاد کرده و از این رو حتی برخی جفا‌های وی در حق سنایی را عامل انقلاب درونی شاعر می‌دانند: تا خیال آن بت قصاب در چشم من است

زین سبب چشم همیشه همچو رویش روشن است...  
از پس هجر فراوان چون ندیدم در رهش  
آن بتی را کافت آفاق و فتنه برزن است  
گفتم ای جان از پی یک وصل چندین هجر چیست  
گفت من قصابم اینجا گرد ران با گردن است...  
(۸۱۶)

(نیز رک: تمام ابیات دیگر غزل ۴۵: ۸۱۶-۸۱۸)

#### - پسر رویگر

پسر رویگر، زیاروی دیگری است که سنایی فقط از پیشه او یاد کرده و نام او را ذکر نکرده است:

معشوقه از آن ظریفتر نیست      زن عشوه‌فروش و عشوه‌خر نیست...  
از بوالعجبان نیایش روی      رویش گویان که رویگر نیست...  
او سیم‌بر است و سیم‌زی او      گر زر نبود ترا خطر نیست...  
(۸۲۸)

(نیز رک: دیگر ابیات غزل ۶۲: ۸۲۸ و ۸۲۹)

#### نتیجه

با مطالعه دقیق غزلیات عاشقانه سنایی، ابیات متعدد و گاه غزل‌های کاملی رخ‌نمایی می‌کنند که

از نظر ساختار و محتوا بیشتر ویژگی‌های واسوخت‌های قرن دهم و یازدهم را دارند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان ریشه‌های طرز واسوخت را در واسوخت‌های سنایی یافت. بین غزل‌های واسوخت‌گرایانه سنایی و اشعار شعرای طرز واسوخت، اشتراکات و افتراقات زیر ملاحظه می‌شود: در این دسته از غزلیات سنایی مانند دیگر واسوخت‌سرایان از بین شخصیت‌های چهارگانه شعر واسوختی، فقط صدای عاشق دلسوخته معشوق سوز به گوش می‌رسد که به بدگویی و شکایت از معشوق و حتی نفرین و تهدید او و رقیبش می‌پردازد و کوچکترین صدایی از معشوق، رقیب و معشوق دوم عاشق شنیده نمی‌شود چون در شیوه گفتمانی غزل واسوخت تنها عاشق حق اعتراض دارد و معشوق و رقیب حق دفاع از خود ندارند.

سنایی تمام مضامین رایج طرز واسوخت را به کار برده، هرچند بسامد غزل‌های شکایت، خشونت و ترجیح فراق بر وصال در شعر وی بیشتر است و مضمون انتخاب معشوق دیگر به جای معشوق جفاکار در شعر سنایی بسامد کمتری دارد. زیرا سنایی پس از دل‌کندن از معشوق‌های خود در نهایت امر به سبب تحول روحانی با اعراض کامل از عشق و معشوق مجازی به طریق عشق حقیقی راه یافته است.

سنایی با به‌کارگیری مضامین شکایت، خشونت، نفرین و تهدید در واسوخت‌های مرحله گذار طبع‌آزمایی کرده و با استفاده از مضامین ترجیح فراق بر وصال و اعراض، واسوخت‌سرایی تمام‌عیار را به‌نمایش گذاشته که واسوخت‌های تمام‌عیار وی بیشتر وسیله‌ای برای دستیابی وی به عشق متعالی شده است.

واسوخت‌های سنایی مثل شاعران طرز واسوخت از یک سو بر پایه غیرت عاشق و از سوی دیگر مبتنی بر بی‌ادبی، ستمگری و سخت‌گیری معشوق مذکر اوست.

واسوخت‌های سنایی به دلایل «بلندمرتبگی معشوق» وی در برابر معشوق غلام‌پیشه دون‌مرتبه شاعران عصر غزنوی، «وفاداری کامل سنایی» و «خطاکار بودن همیشگی معشوق» وی در مقایسه با بی‌وفایی‌های دوجانبه عاشق و معشوق دوران غزنوی، همچنین واسوخت‌سرایی‌های «تمام‌عیار» سنایی که به ترجیح فراق و اعراض از معشوق می‌انجامد، در برابر واسوخت‌های متعادل و در مرحله گذار دوره غزنوی و سبک عراقی که فقط به شکایت از معشوق آن هم به هدف جلب نظر و بازگرداندن او منحصر می‌شود و در پایان «بسامد بسیار» ایات و غزل‌های واسوخت‌گرایانه سنایی با اشعار معدود واسوخت‌گونه شاعران سبک خراسانی و عراقی تفاوت بسیار دارد.

گذشته از دلیل عمومی واسوخت‌گویی، یعنی روی‌گردانی از معشوق و خشونت علیه بی‌وفایی‌های او، تحولات درونی سنایی و همچنین «قلندر مسلکی» و «رندی» وی نیز موجب شده شاعر، واسوخت‌سرایی را به عنوان «حربه‌ای برای اعتراض علیه فساد حاکم بر جامعه» به کار گیرد.

روی آوردن سنایی به عشق متعالی و معشوق ازلی پس از اعراض از معشوق بدعهد زمینی به جای عشق‌ورزیدن به معشوق مجازی دیگر که از نقاط اختلاف واسوخت‌های سنایی با مکتب واسوخت نیز شمرده می‌شود، مؤید «قلندرانگی» واسوخت‌های سنایی است.

### یادداشت

۱. برای رعایت اختصار از این به بعد برای ارجاع ابیات غزلیات سنایی فقط به ذکر شماره صفحه از این منبع بسنده می‌شود.

### منابع

- خدیور، هادی و فرجی، شیماء، (۱۳۹۳)، «رد پای واسوخت بر جاذبه شعر فارسی از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل»، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، پاییز، شماره ۲۱، ص ۵۵ تا ۸۴.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۵)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رزمجو، توران، (۱۳۹۰)، «گاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۸، فروردین، ص ۸۰ تا ۸۴.
- سنایی، مجدود ابن آدم، (۱۳۳۶)، دیوان اشعار، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ اول، تهران: امیرکبیر
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، دیوان اشعار، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران: سنایی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، تازیانه‌های سلوک، چاپ سیزدهم، تهران: آگه.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۵)، سبک شناسی شعر، تهران: فردوس.
- صبور، داریوش، (۱۳۷۰)، آفاق غزل فارسی، تهران: گفتار.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۷)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، چاپ هفتم، تهران: فردوسی.
- فتوحی، محمود، (۱۳۹۵)، صد سال عشق مجازی، تهران: سخن.
- گلچین معانی، احمد، (۱۳۷۴)، مکتب وقوع در شعر فارسی، چاپ اول، مشهد: فردوسی.
- مهدی‌پور، پریسا، (۱۳۹۲)، «مکتب وقوع و واسوخت، سبک رایج در قرن دهم هجری»، هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان، اسفند، ص ۱۷۲۲ تا ۱۷۲۸.
- نعمانی، شبلی، (۱۳۶۳)، شعر العجم، ترجمه سید محمد تقی داعی گیلانی تهران: دنیای کتاب.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۷۱)، صناعات ادبی، تهران: علمی.



**Abstract****A Comparative Study of Sanai's Sonnets through the Poetic Principles of Vasukht Style of Poetry**

Fatemeh Sadat Taheri \*

The Vasukht style of poetry includes literarily simple and plain poems in which the return of the beloved is the main motif. The research questions of the present studies are: In his sonnets, has Sanai been influenced by the poetic principles of Vasukht style of poetry? If the answer of the first question is proved to be affirmative, to what extent, have his sonnets abided by these poetic principles? The study believes that as a poet of the 12<sup>th</sup> century CE, Sanai has been heavily influenced by Vasukht style of poetry. Through its descriptive-analytical framework, the study proves that in various sonnets, Sanai was influenced by Vasukht style of poetry; the simple poetic style which shows both the loss of the earthly beloved and promotes the achievement of the transcendental love/beloved through Qalandariyya mystic lifestyle. Through such chiasmatic and structural relation between the loss of the earthly beloved and the achievement of the transcendental love/beloved, the Vasukht poetic motif is materialized in Sanai's sonnets.

**Keywords:** Sanai's Sonnet, Vasukht Style of Poetry, Vasukht Poetic Motifs, Qalandariyya Mystic Lifestyle

\* Assistant Professor, in Department of the Persian Language and Literature, Kashan University. Kashan. Iran. taheri @kashanu.ac.ir



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی